

# انسانیت مرزی نمی شناسد

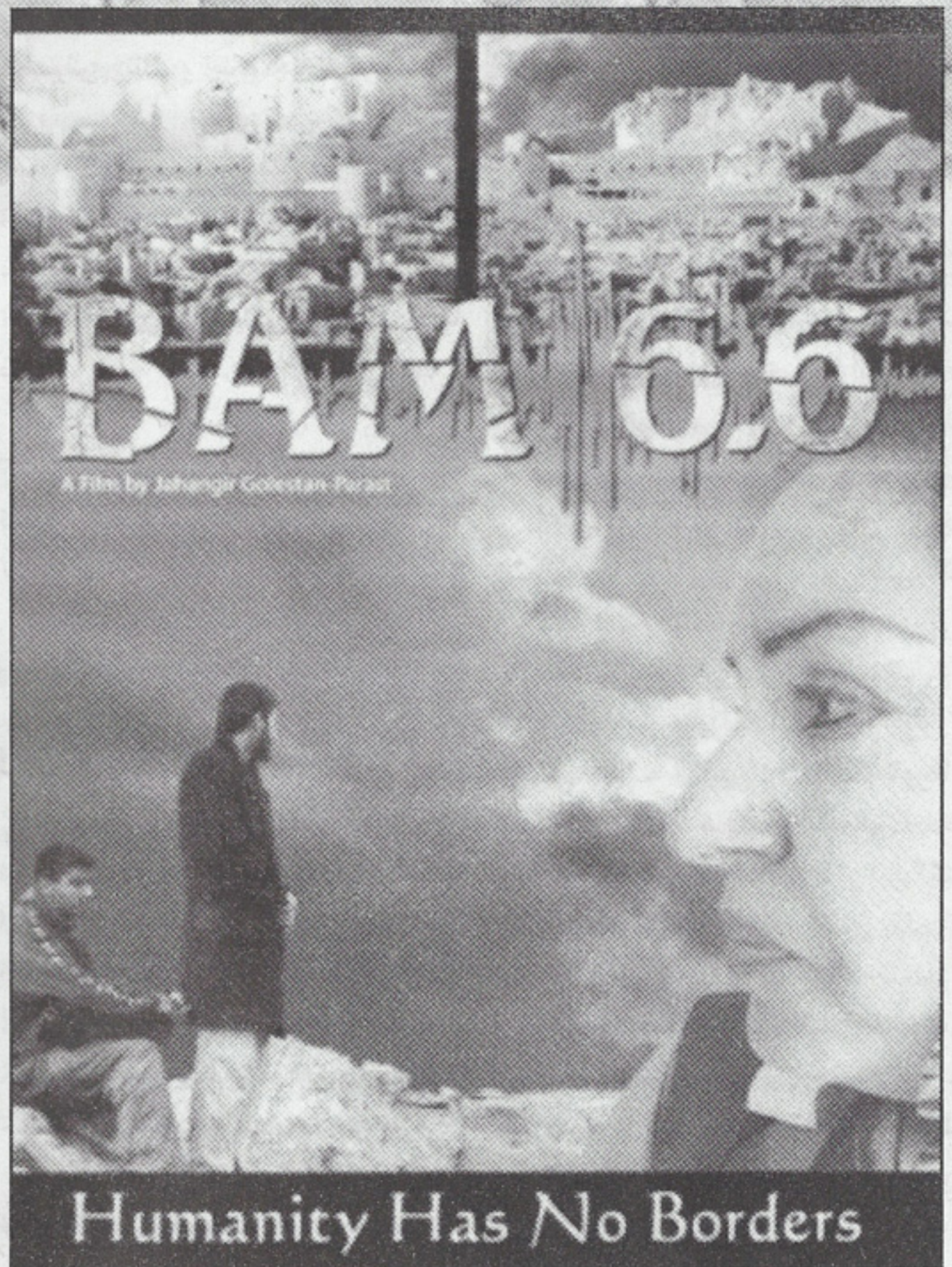
## جمال آریان

گردی؟ همه را دوست بدار، تا همیشه در گل و گلستان باشی. هر جا باشی و در هر حال که باشی، جهد کن تا مُحب باشی و عاشق باشی و چون محبت ملک تو شد، همیشه مُحب باشی - در گور و در حشر و در بهشت. «

نگارنده به ضرورت عشق به سینما، فیلم های متعددی را دیده است. گاه با ضوابط نقد هنری به کار بررسی فیلم ها پرداخته است و گاه زیر تأثیر قوی فیلمی، حس و احساس را معیار اصلی شایسته بودن یا نبودن آن قرار داده است.

درباره فیلم مستند «BAM ۶,۶» مقالاتی چند خوانده بودم تا اینکه به همت دوستی شاعر، جناب احمد لنگرودی، موفق شدیم ترتیب نمایش عمومی این فیلم و پرسش و پاسخ با کارگردان آن را در فرهنگ سرای ایرانیان تکزاس در دالاس فراهم آوریم و موفق به دیدن این فیلم شویم. فیلمی پر احساس، درد اندیش و مهرانگیز از جهانگیر گلستان پرست.

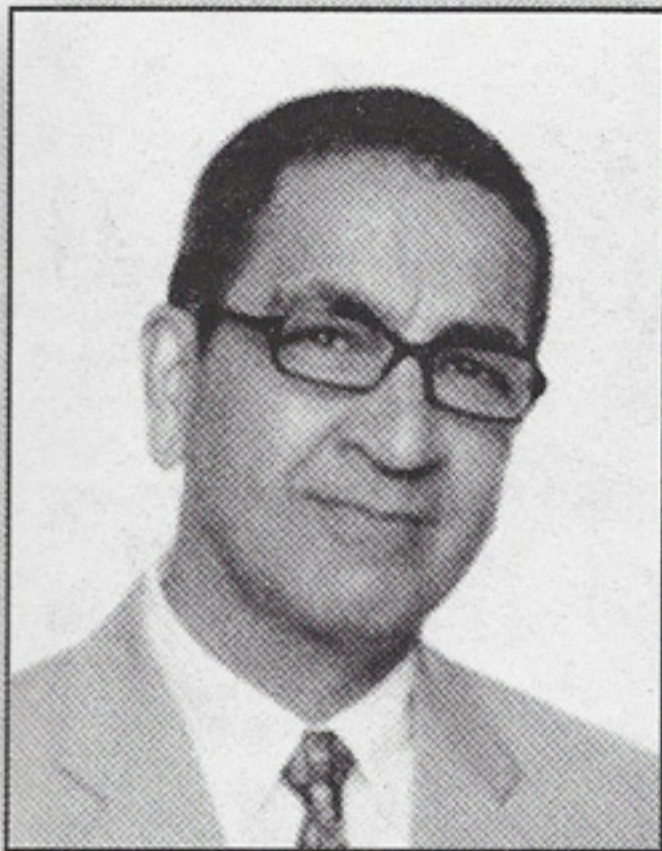
فیلم «BAM ۶,۶»، در ژانر «داکودراما» جای می گیرد. شبه داستانی (سفر دو یهودی آمریکایی به ایران و به بم) «بهانه ای به دست کارگردان می دهد تا «جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر بنهد» و بردباری و عشق را بهانه نزدیکی ملت ها بداند و داد عشق و دوستی سر دهد و مو



دوست داشتن می گردد. مولانا در کتاب مشهور خود «فیه مافیه» می فرماید: «اکنون، چون می توانی که شب و روز گل و گلستان بینی و ریاض ارم بینی، چرا در میان خارستان و مارستان

در میان شاعران ایران، مولانا جلالالدین مولوی بلخی جای خاصی در میان ایرانیان و نیز اهل فرنگ دارد. سخنان نیک، بسیار گفته است، و مضمون بیشتر اشعار وی حول محور بردباری، تحمل دیگران و





جهانگیر گلستان پرست

یهودی فاجعه زلزله را تجربه می کند، آشنا می شویم. نامش خانم فرزانه خادمی است؛ نمونه ای شایسته از یک ایرانی مهمان نواز. در بخش دیگر، با قصد آشنا ساختن آن دسته از تماشاگران خارجی که راجع به ایران و تاریخ غنی اش چیزی نمی دانند، دکتر «تورج دریایی» با دقت نظر ویژگی های این فرهنگ را بر می شمرد و بویژه اظهار می دارد که ایران همیشه ترکیبی از اقوام و باورهای مختلف بوده و همیشه کنار هم زندگی تفاهم آمیزی را داشته اند. ذکر این نکته، تأکیدی است بر موتیف اصلی فیلم که شرح عشق و بردباری است. سپس با ویژگی ها و مسائل جغرافیایی فیلم آشنا می شویم که در هر فیلم مستند خوب، ارائه این گونه اطلاعات علاوه بر جنبه آموزشی تأکید مستنداتی فراهم می آورد و شناسنامه جغرافیایی.

خانم ادل در بخش بعد توضیح می دهد که در سفر به تهران به ایشان بسیار خوش گذشته و سخن از مهمان نوازی ایرانی ها می راند.

آنگاه سفر اصلی شروع می شود، سفر به وادی فاجعه مرگبار طبیعی. پیش از ورود به بم، از شهر تاریخی کرمان گذر

می گوید.

فیلم با روایت دو نفر (خانم راهنمای ایرانی و ادل) شروع می شود. آنها با دیدن خرابه ها به گذشته نقب می زنند، همراه با تصاویری از مخروبه ها.

فیلم سپس بازگشتی دارد به آمریکا و شرح ماجرای آشنایی خانم «ادل» با همسرش «تاد» و اینکه چگونه علاقه مند به سیر و سفر بودند تا اینکه برحسب تصادف در پاریس به دفتر هواپیمائی ملی ایران بر می خورند و تصمیم می گیرند سفری به ایران نمایند تا با شگفتی های تاریخی هنری و فرهنگی این دیار آشنا شوند.

آنها ابتدا هراسشان را از سفر به کشوری که توسط رسانه ها بسیار مخوف نشان داده شده، باز می گویند ولی به تدریج بر این توهم بی پایه غلبه می کنند. در قسمت بعدی با دوست عرب «تاد»

را بر تن بلرزاند و قلب را به تپش اندازد. مقابله سیاسی چندین و چند ساله گذشته ایران و آمریکا راه را برای نزدیکی قلوب دو ملت به شدت ناهموار کرده است. بدبینی دو جانبه و شکوه و شکایت ها، همه از آن جا ناشی می شود که رهبران سیاسی دو کشور چون حقیقت را نمی بینند، پس ره افسانه می زنند. اما این جاده ناهموار را اهل محبت با تلاش ها و کوشش های بسیار هموار می سازند تا میان بُری به قلب های عاشقان بزنند.

ادل و تاد، یک زوج یهودی آمریکائی، تصمیم می گیرند تا به ایران سفر کنند و از بم به عنوان شاهکاری تاریخی دیدن کنند. این قصد چند روزی پیش از حادثه مرگبار «زلزله بم» صورت تحقق می گیرد و آنها قدم در راه بی برگشت می گذارند. در این سفر، «تاد» طی حادثه دلخراش

## «BAM ۶,۶» فیلمی درباره نابودی نیست، درباره عشق و قلب آزاده و باز ایرانیان است و فرصتی است که ایران و ایرانی را با نگاهی تازه بنگریم.

آشنا می شویم که از کودکی با هم در کشورهای عربی بزرگ شده اند، در منطقه ای حفاظت شده توسط دیوارها و حصارهای سیم خاردار آمریکائی، تا از اعراب جدا نگاه داشته شوند. و این که این دو دوست بی اعتنا به این دیوارها، با مردم بیرون از آن رفاقت و دوستی دارند.

هریک از قسمت های یاد شده، به وسیله تصاویر و یا فیلم های کوتاه، مستند می شود، تا خیالات به حساب نیایند.

در بخش بعدی، با راهنمای ایرانی بسیار دلسوز فیلم که همراه دو زوج

زلزله جان خود را از دست می دهد و همسرش «ادل» نیز به شدت مجروح می شود، اما جان سالم بدر می برد. تا اینجا خطی سراسر است و یک حادثه برای یک مستند شبه داستانی مقابل خود داریم. اما فیلم با این خط تنها قدم اول را بر می دارد. طی فصل های مجزا، نکات و مسائل بسیاری درباره عشق و دوستی ملت ها و عشق میان مردمان بیان می شود. شعار اصلی فیلم اینست که «انسانیت مرزی نمی شناسد». حال ببینیم فیلم چگونه روایتش را از این مفهوم باز



می کنیم، در «ماهان» با یک بُهت واقعی یعنی «باغ شاهزاده» رو به رو می شویم. نگارنده این محل را عیناً دیده است. تصویری است زمینی از بهشت ناپیدای موعود. در این محل عده ای دانشجوی ایرانی مشغول بازدید هستند که سیل الطاف مهمان نوازانه شان را نصیب این مهمانان خارجی می کنند. سپس به بم و هتل «ارگ جدید» می رسیم. اما تو گویی دست اجل منتظر است و فرار از تقدیر نگاشته شده غیر ممکن، چرا که ادل و تاد از خانم راهنما می خواهند به جای اقامت در این هتل شیک اما در خارج از شهر - در پنجاه کیلومتری بم - آنها را به مکانی در داخل شهر ببرد، تا صبح با آوای پرندگان و منظره شهر بیدار شوند. این فرار ناپذیری از تقدیر، انسان را بیاد داستانی در مثنوی مولانا می اندازد که شخصیت اصلی داستان برای فرار از مرگ با پای خود به قرارگاه مرگ می رود. راهنمای ایرانی، آنها را به یک مهمانخانه کوچک در داخل شهر بم می برد، آن جا که قرارگاه مرگ «تاد» است.

فیلم در این مرحله بازگشتی دارد به آمریکا و آشنایی با پدر و مادر «ادل» و اینکه آنها موافق سفر فرزندشان به ایران نبودند و مادر خواب غریبی را مکرراً می دیده که دخترش در بیابانی غبار آلوده گم می شود. این بخش نوعی تأخیر در روند بازگویی داستان فیلم است و کارگردان به عمد ما را که شوق دانستن داریم، مشتاق و منتظر نگه می دارد و در عین حال با نشانه هائی سمبلیک از واقعه بعد سخن می گوید. اینک به قلب فاجعه می تازیم: حادثه هولناک زلزله «بم» و نابودی بی امان شهر و مردمانش. بخشی که با استادی با استفاده از جلوه های ویژه صوتی و تصویری ساخته شده و

اصوات واقعی مردم و موسیقی بجا آن را تشدید می کند. تصویر مدتی سیاه می ماند، همچون ظلمت اهریمنی و ذهنیتی می آفریند از آنچه که در لحظات واقعه شوم بر خواب رفتگان رفته بود و موسیقی می آید که: «عجب رسمی است رسم زمونه» و نفس در سینه می ایستد. دوربین حرکتی به جلو دارد بر قبری

که از چگونگی بازگویی حادثه بم در رسانه های جمعی می گوید. اینک نوبت «ادل» است تا به زبان خود بگوید که در «شب واقعه» بر آنها چه رفته است، آنگاه که در خواب خوش شیرین بودند. صحنه های بعد اختصاص دارد به تلاش خانم راهنما برای نجات «ادل» و

## دستمایه اساسی فیلم لایه لایه بودن عشق است.

که متعلق است به مرحوم «بسطامی» خواننده مشهور ایران که طی این حادثه جانش را از دست داد. صدای خواننده بخشی از ارکستراسیون صوتی است بر بازگویی خاطرات بازماندگان حادثه، روی تصاویر مخروبه ها؛ تصاویری گویا از مرگ و مصیبت و ادبار.

سپس با خانمی ایرانی متولد بم که در آمریکا اقامت دارد، آشنا می شویم که عکس العمل ایرانیان خارج از محل وقوع حادثه را در مورد این فاجعه باز می گوید. این خانم «مریم فاطمی» نام دارد که صداقت و عشق به محل زادگاهش تصویری پُر احساس از عشق ایرانیان مقیم خارج است به زادگاهشان. سپس زمان خاکسپاری درگذشتگان می رسد و تلاش مردم، و نیز حضور روحانیت که تنها به پاره کردن کفش مشغولند و چه طنز غریبی دارد این صحنه و صحنه های مشابه تکرار شونده، بر احوالات آنان که به تجلیل مرگ و ترجیح آن بر حیات اشتغال دارند. کلیه تصاویر و فیلم های آرشیوی یا زنده مستقیم درباره خاکسپاری به شدت تکان دهنده و حزن آور است.

فیلم دوباره به آمریکا بازگشت دارد و به شرح خاطرات مادر «ادل» می پردازد

همسرش از زیر آوار و تلاش ایرانیان برای نجات مصدومین و مجروحین. پس از اینکه «ادل و تاد» را از زیر آوار نجات می دهند، در هنگام سفر پرشتاب به کرمان برای رسیدن به بیمارستان و کمک گیری بهداشتی، «تاد» در میانه راه جان می سپرد و با ورود به بیمارستان، علیرغم هجوم شدید مجروحان، مسئولان بیمارستان «ادل» را به خاطر مهمان بودنش - و چه شیرین است کلمه «مهمان» در این جا - اولویت بستری شدن می دهند. و حال تلاش بی وقفه دکترها و پرستاران را برای نجات جان مجروحین و بویژه مهمان عزیزشان شاهدیم. وسعت تخریب و مصدومیت در آمد و رفت شدید در بیمارستان به خوبی نمایان است. سپس «ادل» را به تهران می برند و دکترهای حاذق پذیرای او می شوند، در حالی که همه تا به حال تلاش داشته اند خبر مرگ همسرش را از او مخفی نگه دارند. کارگردان فیلم با تسلط بر جریان داستانی، این نکته را برای ایجاد کشش بیشتر در فیلم به خوبی به کار می گیرد.

در فصل بعدی فیلم، با نمونه های عینی، و بیشتر، همدلی و پذیرائی ایرانی مواجه ایم. خیل پرستاران شریف و پر مهر ایرانی که



برای دلداری و مراقبت از خانم «ادل» چه ها که نمی کنند. نکته ای که از زبان «ادل» بارها و بارها می شنویم. زمانی که پدر و مادر «ادل» نیز اجازه پرواز به ایران را می گیرند، در کلامشان جز حق شناسی و تشکر از میهمان نوازی بی دریغ چیزی شنیده نمی شود؛ تصویری آشنا برای ما و به عمد تخریب شده توسط جهان مقابله گر. تصویری بسیار متفاوت از فیلم های مغرضانه ای چون «۳۰۰»، «نه بدون دخترم» و حتی «پرسپولیس».

در مرحله بعد با گروه های امداد خارجی بویژه آمریکائی ها آشنا می شویم که نشان از نزدیکی قلب های ملت ها دارد. آنها علیرغم مشکلات سیاسی بین کشورها، اقدامات انسان دوستانه خود را بی دریغ نثار مردم می کنند. آنها نیز از مردم و پذیرائی هایشان می گویند. فیلم در

این مرحله، درباره بازسازی صحبت می کند؛ جا دادن مردم بی پناه و انجام درمان های پزشکی که به کمک

گزارش های خبری زنده، و عکس و فیلم جان می گیرد. اینک زمان حیات دوباره است. با «ژیل کاشف» آشنا می شویم. یک ایرانی مبتلا به سرطان که برای کمپانی «سونی» کار می کند، اما تعطیلات بلند مدت گرفته تا به بچه ها و بازسازی روحی آنها کمک کند، با نقاشی با درس و مشق و با بازی های گوناگون. تا آنها از یاد ببرند فاجعه را، تا گل های تازه غنچه بشکفند در هوای بهار زندگی آینده.

فیلم نکته بسیار درستی را انتخاب می کند و برخلاف بسیاری از فیلم های خبری یا مستند که تنها به شرح فاجعه و تاریکی می پردازند، اینک رویه حیات را انتخاب می کند تا نشان دهد که تغییر اساس زندگی است. هیچ چیز آن گونه که بوده نمی ماند و دوباره تغییر خواهد کرد. این نکته، فیلم را از یک گزارش صرف به یک

پیام پر امید و آرزو مبدل می کند.

در گزارش ها و قسمت های بعدی فیلم می بینیم که ایرانی ها حاضر به دریافت پول برای مخارج «ادل» نیستند و او را «مهمان ایران» می دانند. خانواده «تاد» علیرغم از دست دادن پسرشان، از مهربانی ایرانی ها می گویند و اینکه این عمل سابقه تاریخی میان ایرانی ها دارد؛ و چه شیرین است شنیدن اسرار خود از دلبران و دیگران. «ادل» از دوستی ملت ها و از دوستی مردم آمریکا با مردم ایران می گوید و اینکه باید از مرزهای سیاسی و جداساز پرهیز کرد.

مادر «تاد» اظهار می کند که: «این فرصتی است برای آمریکائی ها که فکر نکنند که بقیه مردم دنیا شیطان هستند، یا اینکه ایرانی ها شیطان هستند. ایرانی ها این جور نیستند و مردم خوبی هستند،

میان فیلمساز و تماشاگران. در این جا به علت اهمیت این پیام ها، درود خود را بر سازنده فیلم آقای جهانگیر گلستان پرست تقدیم می کنم : درود بر تو ای مهربان؛ در زمانه ای که تمامی رسانه ها از ایرانیان چهره ای پلید می سازند، همت و شهامت داشتن و ساختن فیلمی خلاف جریان قابل ستایش است، بویژه که سازنده با قرض گذاشتن منزل خود، فیلم را شخصاً و با کمک های محدود تهیه کرده و آبروی ایران و ایرانی را به شایستگی می خورد.

آقای جهانگیر گلستان پرست، فیلم زیبای مستند دیگری نیز درباره «اصفهان» ساخته که بسیار تماشایی و باارزش است. ایشان در حال حاضر در حال تهیه فیلمی درباره «شیراز» است.

«BAM ۶,۶» فیلمی درباره نابودی

## فیلم رویه حیات را انتخاب می کند تا نشان دهد که تغییر اساسی زندگی است.

نیست، درباره عشق و قلب آزاده و باز ایرانیان است و فرصتی است که ایران و ایرانی را با نگاهی تازه بنگریم. دیدن ایران است از دریچه چشم آمریکائی های آزاده؛ فیلمی است که اشک و خنده را به هم می آمیزد و امید را در یک تراژدی انسانی به گل می نشاند؛ فیلمی تکان دهنده، و پیام آور اینکه ما همگی یکی هستیم، بشریم.

علاقه مندان به خرید کپی فیلم «BAM ۶,۶» و «اصفهان» می توانند با سایت [WWW.ESSENCEOFIRAN.COM](http://WWW.ESSENCEOFIRAN.COM) مکاتبه کنند و از طریق خرید این فیلم ها به کارگردان کمک نمایند تا فیلم های بیشتری در این راستا بسازد و ایران را بهتر به جهانیان بشناساند. به امید دیدن آثار دیگری از ایشان.

آنها علیه یهودی ها نیستند.» تمامی گفتارهای بخش پایانی فیلم، از زبان های مختلف، درباره یکسانی انسان ها و ارزش بردباری در میان آنهاست. در بخش تیتراژ پایانی فیلم، اطلاعاتی درباره آینده زندگی شخصیت های فیلم از جمله ادل، ژیل، خانم راهنما و دیگران را دریافت می کنیم که با آهنگ زیبای پرمعنائی همراه است.

دستمایه اساسی فیلم لایه لایه بودن عشق است، میان اشخاص و میان ملت ها، میان زنی که خود سرطان دارد، اما به کودکان عشق به آینده را می آموزد، میان خانم راهنما و مهمانان خارجی اش، میان تاد و دوست عرب نژادش، میان ادل و همسرش، میان مردم ایران و امدادگران آمریکائی، میان پرستار مسیحی، خانم نانسی سیمونیان و بیمار یهودی اش،